



عبدالاحمد فیض

عضو هیئت رهبری و عضو

هیئت تحریر ا.ح.ا.

## مشارکت رهبران سنتی اقوام در قدرت، راهگشای حل مسأله ملی نخواهد بود

حل مسأله ملی ویا بعبارت دیگر رسیدگی به داعیه حل عادلانه مشکل حقوقی ویا حق شهروندی اقلیت های قومی، مذهبی ولسانی که در تحت حاکمیت واحد ودرسرزمین مشترک زیست مینمایند، یکی از مشکلات فوق العاده مهم تاریخی است که با مفاهیم چون عدالت، تساوی حقوق، ارزشهای بشری و اصل حق تعیین سرنوشت گره خورده است. حل مسأله ملی با کلیه جوانب وابعاد ان ازبزرگترین مشکلات حقوقی، اجتماعی وسیاسی درکشورهای است که تنوع نژادی وتعدد اقوام اساس ساختارملی انرا تشکیل داده که مبانیت وتفاوتهای لسانی، مذهبی وفرهنگی پیش زمینه های تعارض وتقابل منافع سیاسی، اقتصادی واجتماعی را بمثابة یک معضل حقوقی وتاریخی درین چنین کشورها تشکیل میدهد.

ازمنظرتاریخی پروبلم حل مسأله ملی درمقاطع مختلف تکوین ورشد جامعه بشری درقالب حق تعیین سرنوشت ومبارزه مردمان تحت ستم به شیوه ها واشکال گوناگون متبایزگردیده است، مثلاً مبارزه خلقهای تحت ستم - درعصراستعمار. که بخاطر داعیه رسیدن به ازادی ملی ورهای ازسلطه استعماریا (امانیسپاسیون) درسرزمینهای تحت سطره استعمارکهن دراسیا،افریقا وامریکای لاتین قیام نمودند که یکی ازدرخشانترین فازدروند مبارزات ازادیخواهی درتاریخ بشرمحسوب میگردد. اصطلاح لاتینی (امانیسپاسیون) که رهای تعریف میگردد، نخستین بارددوران رسانس یا عصربیداری اروپا واردجامعه شناسی وگفتمان سیاسی گردید زیرا درست درهمین مرحله معین تاریخی بود که ظهورافکاروتئوریهای سیاسی، اقتصادی وعلمی زمینه را برای ترک باورهای متحجر، غیر علمی وایده های میتافیزیکی مسلط دران زمان فراهم ساخته وشالوده گذاراروپا مدرن بابیدایش افکارواندیشه های نوین، وبرخورد عقلانی وعلمی بالانسان،طبیعت، اجتماع انسانی، حق تعیین سرنوشت ورهای انسان ازیوغ ستم ومظالم گوناگون گذاشته شد.

بعد ازفروپاشی استعمارکهن، درکشورهای نوظهورویا پسا استعماری وهکذا درجوامع عقب مانده ومتکثرانظر قومی، موضوع حق تعیین سرنوشت ورهای ازیوغ استبداد حاکم وستم ملی به شیوه وساختارجدید دربرابر اصول ازادی وبرابری چهره گشود، یعنی درین برهه تاریخی طبقه حاکم ستمگرمثابه نوع استبداد خشن تباری بعنوان قوم ویا نژاد مسلط، موجب شد تا موضوع مبارزه پیگیرخلقهای تحت ستم بنام قوم، تبارویاهم لسان ومذهب درداخل مرزهای ملی دربرابر استبداد داخلی شکل گیرد. بدیهی است که دردوران پس ازشکست استعماروجهان دوقطبی

اکثریت قابل ملاحظه ای از مردمان که از استبداد تباری در داخل مرزهای ملی رنج می بردند بیشترین حضور قدرتمند سیستم جهانی سوسیالیستی و مبارزه خلقها را با خطر اعمار جامعه عاری از استثمار فردا فرد آخرین چانس و امید با خطر ایجاد جامعه فارغ از هرگونه ستم برشمرده و زمینه های امید بخشی مبارزه ملی در زیرچتر احزاب چپ انقلابی با خطرهای از ستم طبقاتی و استبداد ملیتی و غیره فراهم آمد ، اما دیده شد که با انحلال نظام جهانی سوسیالیستی این امید میلیونها انسان تحت استبداد بی رویه داخلی نیز به یأس مبدل شد.

اینک که بشریت در دوران گلوبالیزم و عصر انفورمیت و انقلاب اطلاعاتی در دنیای مدرن قرار دارد ، دولتها و یا نظام های سیاسی حاکم با شعار و پلاتفورم دموکراسی ، از ادیهای فردی و حقوق بشر با همه تبعات آن تلاش میورزند تا هویت و ماهیت خود را بر بنیاد ریشه های ملی مشروعیت بخشند ، بدون تردید چگونگی رسیدگی به حل مسأله ملی نیز وارد فاز جدید خود میگردد . این بدان مفهوم که مسوولیت های دولت درین مرحله که همانا دموکراتیزه ساختن کلیه عرصه های حیات سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی جامعه و تأمین حقوق و آزادیهای همگانی و فردی است ، مقدم بر همه طبقه حاکم تحت پوشش گویا دموکراسی در راستای تحکیم پایه های قدرت و استمرار حاکمیت خود از مجرای حضور سمبولیک عده از عناصر که خود را نماینده و یا رهبر سنتی یک قوم و یا اتنیک مشخص می خواند تلاش نموده تا با راه اندازی گزینه انتخابات در ظاهر دموکراتیک و تثبیت جایگاه اقوام و ملیتها در ساختار قدرت اصل حق امانیسپاسیون و یا رهای واقعی اقلیتهای قومی ، مذهبی را بسود رهبران سیاسی تشنه قدرت و استحکام پایه های استبداد تاریخی و ریشه دار سکتاریزم قومی قوام بخشد. فلذا با توجه به گذشته و تجارب تاریخی اعمار دموکراسی در جوامع کثیر الاقوام و تعدد فرهنگی متنوع میتوان مدعی بود که حل معضل ملی و استقرار عدالت اجتماعی ازورای امحای ستم ملی در برابر اقلیتهای قومی حتی در جوامع مدرن و دارای دموکراسی عنعنوی همانگونه که انتظار میرفت تاکنون بقوت خود باقی است و بزرگترین نظامهای مردم سالار از وجود مشکلات تفاوتهای اتنیکی رنج میبرد و دولتها قادر نبوده است نسخه ای را که مستلزم حل جامع و قانع کننده با شد درین خصوص ارائه دهند که موضوع ایرلند در بریتانیا ، کورس در فرانسه و معضل ملی در اسپانیه و مشلات اتنیکی و نژادی در ایالات متحده (در خصوص سیاه پوستان و اقلیتهای دینی) مثالهای برارنده تاریخی را در جهان متمدن کنونی احتوا میکند. فلذا با در نظر داشت مثالهای تاریخی فوق ، این باورها که نهاده ساختن دموکراسی و مشارکت جمعی در نحوه تعیین نظام سیاسی و دولت در یک کشور خود به حل جامع معضل اقوام نقطه پایان میگذارد نیز منتفی است.

فلذا در کشور بحران زده ما که تنوع قومی ، زبانی ، مذهبی و سمتی از ویژگیهای ساختاری آن بوده و این معضل بخش از تاریخ کشور ما را به خود اختصاص داده است ، نظامهای سیاسی حاکم در برهه ها و مقاطع مختلف درین کشور دارای کرکتر - استبدادی بوده که سعی نموده است از ادرس یک ملیت سیاست سرکوب خشن اقوام دیگر ساکن در کشور را به هدف تداوم قدرت نامشروع شان در پیش کشیده و خشن ترین نماد از ستم قومی را با ابزارهای گوناگون از سرکوب و تهدید در خور حافظه تاریخی دهند . اما بعد از وقوع جنگهای دهه نود که بدون تردید در وجود تنظیمهای جهادی و در محوریت احزاب که بیشترین رنج و بوی قومی داشت شکل گرفت ، تعارض و تقابل منافع میان اقوام مختلف در کشور انهم تحت عنوان تقسیم قدرت ، حفظ و کسب قدرت باعث شد که جنگهای داخلی مقدم بر همه ویژه گیهای قومی و سمتی بخود گرفته ، تعارض و تقابل منافع و اختلافات عمیق ملی بیش از پیش متباز گردد. مردم ما خوب با خطر دارند که در آن فصل از درگیری های میان گروهی در پایتخت کشور هیچ پشتونی جرأت سفر در مناطق غرب کابل و همچنان هیچ هزاره امکان رفتن را در مکانهای تحت سلطه اقوام دیگر را بخود نمیدید. که فکتور اصلی این تضادها نه یک پدیده انی بوده بلکه محصول کامپلکس از سیاستهای حاکم استبدادی بوده که در امتداد تاریخ پراز فرا زونشیب کشور ما نهادینه و بافت یافته و هیچگاهی قدمی در راستای حل واقعی مشکلات ملی برداشته نشده بود.

حضور غرب در افغانستان که به نبردهای خونین داخلی ظاهراً خاتمه بخشیده و زمینه گذار قدرت از مجرای مشارکت اقوام را در نظام سیاسی جدید فراهم نمود نیز به هیچ صورت پاسخگوی رفع معضلات ملیتی در کشور ما نبوده زیرا همانگونه که قبلاً تصریح گردید که ایجاد نهادها و ساختارهای دموکراتیک و هکذا کسب قدرت سیاسی با عبور از یک پروسه دیر و کربور نسبتاً دموکراتیک و تقسیم سخاوتمندانه قدرت با توزیع پستها به سران اقوام و به نمایندگی از یک اکثریت خاموش به هیچ صورت به رهای از استبداد قومی و حل عادلانه معضل ملی نخواهند انجامید لذا به باور این قلم بیرون ساختن حاکمیت سیاسی از انحصار سران اقوام، تعمیم فرهنگ همدیگرپذیری از مجرای وضع قوانین، اعطای مشارکت گسترده به نیروهای ملی و دموکراتیک در امر مبارزه علیه استبداد قومی، مذهبی و زبانی، سهم ساختن نمایندگان واقعی و برگزیده ملیتها و اقوام مختلف در نهادهای قدرت در مرکز و محلات میتواند به مشکل حل تضاد های موجود در جامعه افغانی مفید واقع گردد. در فرجام میتوان به صراحت اذعان داشت که بی توجهی و برخورد غیرمسئولانه نسبت به معضل تباری و قومی در کشور متکثرو در حال بحران افغانستان پیامد نهایت ناگوار در پی داشته که نهایتاً تداوم برتری های قومی موجودیت یک افغانستان واحد، متحد، مرفه و دموکراتیک را به خطر جدی مواجه خواهد نمود. لذا فقط به اراده ملی در نهاد های قدرت (دولت) و وجود نخبه گان و مبارزان واقعی و ممثل ارزوهای مردم در عرصه مبارزات داد خواهانه بخاطر رهای از همه اشکال ستم و برتری های قومی نیاز است تا بادرک حساسیت موجود در اوضاع سیاسی و امنیتی کشور و با توجه به ابعاد منطقوی حل مساله ملی، به مشکل تاریخی دشواریهای موجود در پیوند به حق تساوی شهروندی راه حل منطقی، عادلانه و قابل قبول برای کلیه باشندگان شریف میهن جستجو و در نهایت به معضل تاریخی و پیچیده دشواریهای ملیتی فایق خواهند آمد.